

زن‌انگی‌کشی<sup>1</sup> و زن-نسل‌کشی<sup>2</sup>

## گردآوری دو مقاله از ری‌تا سگاتو و مارسل‌ا لاگارد

## زهرا نعیمی

مقاله‌ی پیش رو گردآوری دو ترجمه از دو فمینیست امریکای لاتین مطرح در مورد زن‌کشی است. مقاله‌ی نخست ترجمه‌ای از مقاله‌ی زن‌کشی و زن‌انگی‌کشی از ای‌سابل گومس درباره‌ی مارسل‌ا لاگارد است و متن دوم بخشی از کتاب جنگ علیه بدن زنان به قلم سگاتو است. متن نام‌برده به این دلیل از میان آثار متعدد و قابل توجه سگاتو انتخاب شده‌است که چکیده‌ای از آرای او در کتاب‌های پیشین و جواب‌های او به منتقدان خود است.

هر دو فمینیست در جریان شناخت زن‌کشی‌ها گام‌های موثری برداشته‌اند. مورد قتل‌های سریالی زنان شهر سیودادخوارس در مکزیک فمینیست‌های زیادی را به این منطقه کشاند تا به تبادل نظر درباره‌ی نوع زن‌کشی و دلایل آن پردازند.

لاگارد که پیش از این از اعضای حزب کمونیست مکزیک و سپس حزب سوسیالیست مکزیک بوده است، اکنون از اعضای حزب انقلاب دموکراتیک است. او مطالبات خود را در ارگان‌های رسمی حقوق بشری دنبال می‌کند. تلاش می‌کند تا تغییرات لازم برای حقوق زنان را با اصلاح قوانین در سطح ملی و بین‌المللی به انجام برساند. اگرچه آرای فمینیستی او را نمی‌توان لیبرال ارزیابی کرد ولی عملکرد او عملکردی اصلاح‌طلبانه است.

لئورا سگاتو فمینیست آرژانتینی با رویکردهای بومی به منطقه است. او اگرچه با تلاش‌های همتایان خود برای پیگیری مطالبات در حوزه‌ی حقوق بشری کاملاً همدل نیست ولی همچنان از دستاوردهای مارسل‌ا لاگارد در قرار دادن زن‌کشی در مفهوم زن‌انگی‌کشی و جنایتی ساختاری استفاده می‌کند. در مقاله‌ی مربوط به سگاتو او نقد خود را به روش‌های سازمان‌های رسمی دولتی و حقوق‌بشری توضیح می‌دهد. کلمه‌ی کلیدی بحث سگاتو استعمار است در جایی از همین مقاله ذکر می‌کند که اولین مستعمره بدن زن بوده‌است. دیدگاه‌های درخشانی در این باره دارد ولی نمی‌توان از استعمار حرف زد و تنها جنسیت را مدنظر داشت. سگاتو جنسیت را در سلسله‌مراتب مردسالارانه می‌بیند ولی سخنی از کارکرد این سلسله‌مراتب نمی‌گوید. آنچه نظریه‌های سگاتو را متمایز می‌کند پرداختن به زن‌کشی‌هایی خارج از فضای خانگی است. در اکثر کشورهای خاورمیانه مسئله زن‌کشی‌های ناموسی مطرح است، مسئله‌ی بسیار حائز اهمیت است ولی کمتر از زن‌کشی‌های خارج از این فضا سخن می‌رود. زن‌کشی‌های مافیایی، حکومتی، زن‌کشی‌های مرتبط با فضاهای بزه‌خیز و... معتقدیم که فمینیسم مسئله‌ی زنان نیست رویکردی به تاریخ اندیشه‌است که تلاش دارد کورجنسی آن را بردارد و جهان را از نو تعبیر کند.

## بخش‌های مقاله

1- مارسل‌ا لاگارد (بخش‌هایی از مقاله‌ی زن‌کشی و زن‌انگی‌کشی: درآمدی بر نام‌گذاری خشونت قتل‌بار جنسیتی علیه زنان نوشته ای‌سابل سولیسکو گومس)

<sup>1</sup> feminicidio

<sup>2</sup> femi-geno-cidio

## 2- ریتا لائورا سگاتو (بخشهایی از فصل ششم کتاب جنگ علیه زنان)

- زنانگی کشی و زن-نسل-کشی
- قربانی شدن زنان در جنگ
- نابرابر ولی متفاوت
- دربارهی نقش محول به دولت
- مسئله ی جنسیت را گتو نکنید

## 1- مارسلا لاگارد<sup>3</sup>

بخشهایی از مقاله ی زن کشی و زنانگی کشی: درآمدی بر نام گذاری خشونت قتل بار جنسیتی علیه زنان<sup>4</sup>

### ایسابل سولیسکو گومس<sup>5</sup>

مارسلا لاگارد انسان شناس مکزیکی، نماینده ی رسمی فدرال و یکی از تئوریسین های مهم فمینیسم معاصر آمریکای لاتین است. مفهوم "اسارت زنان" یکی از مفاهیم قابل ارجاع و بااهمیت مطرح شده از سوی اوست. او کتاب زن کشی، سیاست قتل زنان از دیانا راسل و جیل ردفور را به اسپانیایی ترجمه کرده است و همچنین یکی از موثرترین چهره های تصویب قانون عمومی دسترسی زنان به زندگی رها از خشونت و همچنین وجود مفهوم خشونت زنانگی کشی در این قانون بود و علاوه بر آن برای مفهوم زنانگی کشی<sup>6</sup> - ترجمه ای که خود او از این واژه دارد - چشم اندازی سیاسی ترسیم می کند که تمامیت کشوری مکزیک را در برمی گیرد.

لاگارد توضیح می دهد که با دیانا راسل در مورد جایگزینی ترجمه ی زن کشی (femicidio) به زنانگی کشی (feminicidio) صحبت کرده است. علت این نامگذاری ایجاد تمایز میان این واژه با آدم کشی (homicidio) جنایی و یا صرف قتل زنان و یا زانه کردن مفهوم آدم کشی است و در عین حال لاگارد می خواهد این مفهوم در رده بندی خشونت علیه زنان باشد. خلاصه به معنی قرار دادن قاتلان در زمره ی جرائم جنسیتی است. بنابراین زنانگی کشی نقطه ی اوج خشونت علیه زنان است... یعنی باید به آدم کشی "خشونت حاصل از نابرابری و کیفرناپذیری را نیز اضافه کرد". این مورد آخر علاوه بر دلایل ذکر شده گامی برای تمیز زنانگی کشی در راستای عینیت بخشیدن به کیفرناپذیری این پدیده و در نتیجه مسؤلیت حکومت در مواجهه با آن است.

<sup>3</sup> Marcella Iagarde

<sup>4</sup> Femicidio y feminicidio: Avances para nombrar la expresión letal de la violencia de género contra las mujeres

<sup>5</sup> Izabel Solyszko Gomes

<sup>6</sup> feminicide

زنانگی‌کشی شدیدترین ابراز خشونت است و زمانی رخ می‌دهد که "شرایط تاریخی رفتارهای اجتماعی تهاجمی و خصمانه‌ای را ایجاد می‌کند که پیشرفت، سلامتی، آزادی و زندگی زنان را تهدید می‌کند".

در این چشم‌انداز خشونت جنسیتی امری ساختاری است که با برتری جنسیتی پدرسالارانه راه را برای اعمال قدرت مردان بر زنان هموار می‌کند. در حال حاضر بحث‌های متعددی جریان دارد که به این فهم از خشونت پاسخی ذات‌باورانه و تغییر ناپذیر می‌دهد گویا هیچ درکی از چرخه‌ی قدرت و مقاومت‌های ممکن ندارند. مفهوم پدرسالاری نیز با تغییراتی که در قرن بیستم ایجاد و در قرن بیست و یکم تثبیت شده‌است مورد انتقاد است. با این حال وقتی جرائم علیه زنان و روند نامتغیر آن را تحلیل می‌کنیم برای مثال این که زنان به ندرت در جایگاه قاتل قرار می‌گیرند یا مرتکب قساوتگری‌هایی چون مثله کردن و یا تجاوز به بدن می‌شوند- دشوار است که متوجه ساختاری سیاسی نشویم که همچنان بر زنان، حتی در بستر مقاومتی و با امکانات جدید، تسلط دارد.

بنابراین استدلال لاگارده در دسته‌بندی خشونت جنسیتی ضروری به نظر می‌رسد:

برتری پدرسالارانه‌ی جنسیتی مردان... به مثابه سازوکار کنترل، انقیاد، سرکوب، تنبیه و پرخاشگری آسیب‌رسان است که خود سبب ایجاد قدرت برای مردان و نهادهای رسمی و غیر رسمی مربوط به آنها می‌شود. تداوم پدرسالاری بدون خشونت که امروزه به آن خشونت جنسیتی می‌گوییم ممکن نیست.

مفهوم خشونت زنانگی‌کش اجازه می‌دهد هوشیاری و درک متنوعی از شرایط خشونت‌آمیز تجربه‌ی میلیون‌ها زن در طول زندگی خود داشته‌باشیم. ماده‌ی بیست و یک قانون عمومی دسترسی زنان به زندگی رها از خشونت مکزیکی می‌گوید:

شدیدترین نوع خشونت جنسیتی علیه زنان و ماحصل نقض حقوق بشر در محیط‌های عمومی و خصوصی است، متشکل از مجموعه‌ی رفتارهای زن‌ستیزانه که ممکن است با کیفرناپذیری اجتماعی و حکومتی همراه شود و یا در دسته‌ی خشونت خانگی و سایر اشکال مرگ خشونت‌آمیز زنان قرار بگیرد.

در مکزیکی دو تحقیق گسترده در مورد خشونت زنانگی‌کش مطرح شده‌است: یکی در سال 2006 توسط لاگارده و دیگری از سوی سازمان ملل متحد زنان(ONU). این تحقیقات هم شامل قتل زنان و هم قتل‌های خشونت‌آمیز دیگر می‌شود که نتیجه‌ی آن نمود وضعیت خطیر در تمام کشور است.

به این ترتیب همان‌طور که راسل اشاره می‌کند، بسیاری از رفتارهای زن‌ستیزانه و سکسیستی منجر به شکل‌گیری شرایط خشونت حداکثری می‌شود که در دسته‌ی مرگ و میر قرار می‌گیرد. مفهوم زنانگی‌کشی شامل تحقیقات در مورد ناپدید شدن زنان، تحقیقات در مورد خودکشی و مرگ‌های مادرانه، مرگ‌های ناشی از سقط ناایمن و تمام وضعیت‌هایی که رفتار و حذف جنسیتی مسبب آن است، می‌شود.

این ارجاعات و چهارچوب نظری و قضایی-هنجاری در سرتاسر امریکای لاتین مطرح شده‌است. مکزیکی به دلیل مورد سیوداد خوارس و قتل‌های فراوان زنان در این شهر مرجعی برای تحقیقات زنانگی‌کشی در جهان شده‌است.

2- ریتا لائورا سگاتو<sup>7</sup>

## بخش‌هایی از فصل نهم کتاب جنگ علیه زنان

پنج اختلاف نظر فمینیستی. موضوعاتی برای بازتاب دیگرگونه‌ی خشونت علیه زنان.

در سال 2003 کتابی با نام ساختارهای بنیادین خشونت منتشر کردم. این کتاب خشونت جنسیتی را جهانشمول<sup>8</sup> می‌بیند. در واقع به دنبال جوانب دیرینه‌تر در ساختار جنسیت بوده‌ام. در آنجا اثبات کرده‌ام که جنسیت به اندازه‌ی نوع بشر قدمت دارد، قدمتی بسیار طولانی، حتی طولانی‌تر از قدمت تاریخ تفکر. قدمتی بلورین [کهنه و شفاف] دارد، گویی قدمتی طبیعی باشد. از همین جهت است که رهایی از خشونت جنسیتی چنین دشوار است. همچنان بر این باور هستم ولی اکنون جنسیت را تاریخی و آن را نقطه‌ی عطفی بنیادین تعریف می‌کنم.

دیرینگی جنسیت امروزه آشکار است. با وجود تمام مبارزات، قوانین، سیاست‌های عمومی و سازمان‌های مختلف، قتل‌باری<sup>9</sup> جنسیت همچنان رو به افزایش است. هم تعداد جنایات و هم میزان خشونت آنها افزایش یافته‌است. همین افزایش در مورد خشونت غیر قتل‌بار علیه زنان نیز وجود دارد و کسی یارای توقف آن را ندارد. عده‌ایی که با رویکرد ما مخالفند استدلال می‌کنند که نمی‌توان گذشته را با اکنون مقایسه کرد چرا که امروزه زنان بیشتر خشونت را گزارش می‌دهند. در مورد خشونت قتل‌بار، اجساد و مرگ‌های عینی با اندک ضریب اشتباه نه تنها از کاهش خشونت قتل‌بار که از افزایش تعداد آن در نسبت با جمعیت کل خبر می‌دهند. در برزیل در سال 2012 هر دو ساعت یک زن کشته می‌شد. این تعداد در قیاس با جمعیت برزیل رقم بسیار بالایی است. سال بعد در هر یک ساعت و نیم یک زن کشته می‌شود. همین جریان در سال‌های اخیر در امریکای مرکزی نیز صادق است. در مورد دیگر یعنی خشونت‌های غیر قتل‌بار اگر خوشبینانه بپذیریم که امروزه زنان بیشتری خشونت و خشونت‌خانگی را گزارش می‌دهند، پس در گذشته این خشونت‌ها برای اکثریت زنان در اکثر مناطق امری پذیرفته‌شده بوده‌است و جزئی از عادات و رسوم به حساب می‌آمده از همین روی زنان درباره‌ی آن گزارشی نمی‌داده‌اند. در این صورت‌بندی نیز مسئله پابرجاست ما نتوانسته‌ایم خشونت‌ها را متوقف کنیم؛ تصویر جنسیتی‌ای که در پس این خشونت‌ها و زمینه‌ساز این خشونت‌ها است همچنان باقی است. هیچ‌علائی وجود ندارد که حاکی از توقف خشونت‌های غیرقتل‌بار توسط قوانین و یا مبارزات ما در حوزه‌ی قوانین حکومتی باشد.

بنابراین جنسیت بلوری شکننده نیست بر عکس شکستنش بسیار دشوار است. ظاهراً قدمتی ندارد. یکی از امور دشوار برای من به عنوان کسی که مدت‌هاست به جنسیت می‌اندیشد قرار دادن تاریخ درون جنسیت است. چرا که باید اذعان کرد جنسیت امری نه طبیعی که امری فرهنگی و کاملاً تاریخی است ولی قرار دادن تاریخ درون جنسیت بسیار دشوار است، کار ساده‌ای حداقل برای من نبود.

آنچه پیش رو دارید تلاش‌هایی در همین راستا، یادداشت‌های من در دهه‌ی اخیر و شاید بیشتر از آن یعنی بعد از چاپ کتاب مذکور، است. از آنجا که معتقدم انسان در تبادل نظری طولانی بهتر می‌تواند بیندیشد، این یادداشت‌ها را در قالب

<sup>7</sup> Rita Laura Segato

<sup>8</sup> universalista

<sup>9</sup> letal

پنج مباحثه با فمینیست‌های مختلف از سال 2003 ارائه می‌دهم، گفت‌وگوهایی که ایده‌ها و نظراتم را درباره‌ی مباحث مختلف شامل می‌شود. مخالفت‌ها انسان را هوشیار می‌کند، فکر را بر می‌انگیزاند و باعث تفکر بیشتر می‌شود که بسیار مفید است.

### زنانگی کشی و زن-نسل-کشی

اولین بخش این مباحثات و شناخته‌شده‌ترین آن‌ها برای کسانی که تحلیل‌های مرا خوانده‌اند به زمانی بر می‌گردد که با مسئله‌ی سیوداد خوارس مواجه شدم. از سوی برخی از سازمان‌های این شهر به دلیل خوانشی که از مردانگی به عنوان ابزاری برای فهم جنایات علیه زنان در کتاب ساختارهای بنیادین خشونت داشتم دعوت شدم. همان‌طور که قبلاً اشاره کردم این کتابی است جهانشمول که درباره‌ی قدمت طولانی این پدیده است و جوامع قبیل‌های، مدرن و معاصر را در یک سطح و با روشی یکسان تحلیل می‌کند. یکی از مباحث مطرح شده این است که بدن زن اولین مستعمره است، اولین مستعمره‌ی تاریخ انسانی بدن زن بوده است. کتاب پیش از هر چیز از مردانگی می‌گوید از پیمان مردانه، از هم‌پیمانی مردانه، برادری مردانه به مثابه پیمان نامه‌ایی که قربانی می‌خواهد. زن به دلیل جایگاهش نقش اساسی دارد. خلاصه آن که پیمان مردانه در درون خود ساختاری مافیایی دارد، ساختار گعده، برادرانه و هم‌پیمان.

در سیوداد خوارس با موردی مواجه شدم که در مقاله‌ی یادداشت‌هایی بر بدن زنان کشته‌شده در سیوداد خوارس آن را بی‌تفاوتی عمدی از سوی رسانه‌ها، مقامات، قوه‌ی قضایی، پلیس و پزشک قانونی نامیدم. در این مقاله با بی‌تفاوتی عمدی به همه‌ی مسائل پرداخته شده است. می‌توان اطلاعاتی راجع به کشف اجساد با ویژگی‌های مشترک ببینیم. مرگ توسط همسران غیرتی، بدهی به باندهای مواد مخدر، مرگ‌های مشابه و جسد‌های زنان سیوداد خوارس که همه به یک شکل نگاه می‌شوند و در هم ریخته‌اند. بله همه‌ی گربه‌ها در تاریکی شب خاکستری‌اند.

در بررسی مسئله‌ی سیوداد خوارس افراد به دو گروه تقسیم می‌شدند گروه اول که به قربانی شدن زنان به عنوان یک پدیده‌ی واحد نگاه می‌کردند و گروه کوچک‌تری از ما که از لزوم طبقه‌بندی سخن می‌گفتیم ولی نه طبقه‌بندی در معنای معمول آن. اکثراً معنی طبقه بندی را در قراردادن زنانگی کشی و جرائم جنسیتی در قانون می‌دانند. در این مورد با این گروه اقلیت تلاش می‌کردیم بگوییم باید انواع، انگیزه‌ها و بسترهایی که قتل زنانه در آن اتفاق می‌افتد تفکیک شود. تمام جرائم علیه زنان نشانه‌های جنسیتی و ساختار پدرسالارانه دارند، در پس زمینه‌ی همه‌ی آنها مسئله‌ی جنسیت وجود دارد ولی باید مراقب این غلط اندازی باشیم تا بتوانیم انواع قتل زنان را با ویژگی‌های متمایز بررسی کنیم. چرا؟ زیرا در غیر این صورت بررسی و ردیابی آن ناممکن است.

مسئله این است که اگر دستورالعمل‌های ویژه نداشته باشیم نمی‌توانیم جرائمی چون موارد سیوداد خوارس یا مناطق دیگر را ردیابی کنیم. نه می‌توان با روش‌های پلیسی یکسان و نه روش‌های قضائی یکسان برای قضات آنان را ردیابی و قضاوت کرد. حتی جنبش فمینیستی نیز قادر به درک این تفاوت‌ها نبوده است. مطالب زیادی می‌خوانم یا حتی در این مورد با من تماس گرفته می‌شود که درست تفاوت این زنانه‌گی کشی را متوجه نمی‌شوند.

بحث بر سر ویژگی‌های جرائمی علیه زنان است که در محیطی غیر نزدیک بدون هیچ‌گونه روابط درون فردی اتفاق می‌افتد. همین‌طور مواردی که هیچ‌گونه انگیزه‌ی شخصی از قتل نمی‌توان یافت مانند موارد سریالی. باید بفهمیم که

زنانی هستند که در فضای خصوصی نمی‌میرند و به همین جهت تمام دستورالعمل‌های پرداختن به آن باید جداگانه بررسی شود. این موارد بیشتر به جرائم جنگی و یا جرائم مربوط به جنگ نزدیک است. در این موارد محله، روابط زن با گروه‌های خاص و یا منطقه‌ی جغرافیایی خاص، یا قبیله 0 مانند مورد آفریقا در کنگو اهمیت دارد. اگر این نوع جرائم را جدا نکنیم نمی‌توانیم آنان را به روشنی درک، تحقیق و قضاوت کنیم...

... مسئله اینجاست که اگرچه تمام جرائم از بستر، پیش‌زمینه و ساختار جنسیتی نشئت می‌گیرند ولی امروزه زنان بیشتری در محیط عمومی کشته می‌شوند و نمی‌توان آنان را شامل روابط درون‌فردی دانست و یا انگیزه‌های شخصی برای آنان یافت. به دلایلی نامعلوم که باید بررسی شود برای جنبش فمینیستی درک این تفاوت دشوار است. ولی عملاً درک این موضوع بسیار اهمیت دارد چرا که باید بتوانیم ظرفیت‌های دستورالعمل‌های تحقیقاتی و اداری را بالا ببریم. دستورالعمل‌های قضایی - پلیسی باید تغییر کند.

من از واژه‌ی زنانگی‌کشی به معنای تمام جرائم علیه زنان با هدف قتل و از واژه‌ی زن-نسل-کشی به معنای انگیزه‌های غیرشخصی و غیر درون‌فردی استفاده می‌کنم. با این تعریف مسائل مختلفی مطرح می‌شود. مهم‌ترین آن مربوط به اقتناع سیاسی برای مشمولیت تمام جرائم جنسیتی است چرا که ارقام قابل توجه است و حجمی غیرقابل انکار دارند. علاوه بر این جرائم خانگی به وضوح بیشترند. مسئله‌ی دیگر این است که ما با قالب‌های ذهنی همیشگی‌مان تمایل داریم هر چه را که به مسائل زنان مربوط می‌شود خصوصی و خانگی کنیم و در حیطه‌ی روابط نزدیک قرار دهیم. این مسئله حتماً ارتباطی با مدرنیته دارد، مدرنیته‌ی خصوصی‌سازی و خانگی‌سازی امر زنانه.

...

### قربانی شدن زنان در جنگ

دومین اختلاف عقیده که هر بار پررنگ‌تر می‌شود با مورد اول در ارتباط است و با انواع جدید جنگ ارتباط دارد. هسته‌ی اصلی مشاهدات من به گواتمالا تعلق دارد هرچند که از مورد سیوداد خوارس هم اصلاً گسسته نیست. می‌توان در سیوداد خوارس جهانی جنگ‌زده مشاهده کرد، شاید بتوان گفت جنگی که هنوز چهارچوب آن مشخص نشده‌است. امروز لازم است از اشکال جدید جنگ سخن بگوییم. من از فضای گسترده‌ی شبه‌دولت<sup>10</sup> سخن می‌گویم که بر تمام کشورها سایه افکنده‌است و اشکال متنوعی دارد. در گذشته دیکتاتورها در انواع مختلفی رفتار شبه‌دولتی داشتند. امروزه این نقش به مافیاهای رسیده‌است و دولت مضاعف می‌شود در نتیجه اشکال مختلف کنترل، زور و خشونت سازمان‌یافته نیز مضاعف می‌شود.

هنگامی که دولت دست نهانش را به کار می‌گیرد درون همین مضاعف‌سازی عمل می‌کند. مقصودم نویسنده‌گانی است که به مسئله‌ی حکومت پرداخته‌اند مثل اگامین و بقیه. مثلاً در مورد آلمان قاضی معاصر گونتر یاکوبز<sup>11</sup> به مسئله‌ی قضایی کارل اشمیت<sup>12</sup> بازگشته‌است و معتقد است که باید برای اعراب قانون جداگانه وضع کرد. یاکوبز در آلمان زندگی می‌کند و ما می‌پنداریم که اروپا از این دست ایده‌های نازیستی رها شده‌است. در جهان نازیسم قوانین همگانی همان است که

<sup>10</sup> paraestatal

<sup>11</sup> Günther Jakobs

<sup>12</sup> Carl Schmitt

بود ولی قوانین جدید برای یهودی‌ها وضع شد. مردم معمولی، آلمانی‌هایی که داد و ستد می‌کنند، ازدواج می‌کنند، تضاد منافع دارند و غیره شامل همان قانون‌گذاری همگانی می‌شوند ولی یک قانون‌گذاری جدید برای یهودیان وجود دارد. در مقاله‌ی دشمن در حقوق کیفری، ائوخنیه راتول سافارونی<sup>13</sup>، قاضی آرژانتینی تحلیل بسیار خوبی از تفکر گونتر یاکوبز ارائه می‌دهد.

دولت همیشه میل به مضاعف شدن دارد. هر وقت که لازم باشد دست نهانش را در می‌آورد و چهره‌ی دیگر رو می‌کند، تقریباً هر روز. یک پلیس در هر دولتی و در هر کشوری در جهان، شبه‌دولتی عمل می‌کند چرا که جایگاه قاضی را دارد و در خیابان قضاوت می‌کند. برای مثال در انگلیس جوانی برزلی را کشته‌اند و نمی‌توان پلیس را مقصر دانست زیرا در خیابان قاضی اوست، اوست که خطر را تشخیص می‌دهد و این کار را به تنهایی می‌کند. و اگر حکم کند که خطر وجود دارد می‌کشد و نمی‌توان او را دادگاهی کرد. این یک وجه امر شبه‌دولتی همیشگی در تمام خشونت‌های قانونی دولتی در سراسر جهان است. عرصه‌ای که همیشه در ساختاری دولتی «مدرن»، «مدنی»، «قانونی» وجود دارد، در بسترهایی خود را بسط می‌دهد و فضایی گسترده‌تر از فضای خود قانون در نظم موجود ایجاد می‌کند.

طبیعت مضاعف دولت موضوعی بسیار مهم است که نمی‌توان در این متن بدان پرداخت. با این تفاسیر ما به سمت ایمان دولتی شدید و پرشور می‌رویم، ایمانی راسخ به مدنیت داریم، ایمانی که هیچگاه زیرسوال نرفته‌است، در بوته‌ی آزمایش قرار نگرفته، و به دقت امتحان نشده‌است. شایسته است که از خود بپرسیم آیا این ایمان دولتی پیش‌رونده در جنبش‌های ما و تمام جنبش‌های اجتماعی صحیح است.

در امریکای لاتین شاهد عرصه‌ی جنگی پراکنده‌ایم که برخی از نویسندگان آن را اشکال نوین جنگ و یا جنگ‌های نوین و یا اشکال غیرمعارف جنگ می‌دانند. در کشورهای با خشونت بالاتر این حوزه را بسیار گسترده‌تر می‌بینیم و در معنایی عام آن را حوزه‌ی شبه‌دولتی می‌نامیم. جنگی غیر رسمی مقابل چشمان ماست که ابتدا در دوره‌ی حکومت‌های استبدادی و بعداً ادامه‌ی آن در دوره‌ی باندها و گنگ‌های امریکای مرکزی ادامه یافته‌است. بخش‌هایی وجود دارد که می‌توان آنها را بنگاه‌های مسلح نامید که کنترل، حفظ و نگهداری جریان‌های ثروت را در دست دارد. این مورد که به مورد پیشین ارتباط دارد باعث شد که اذعان کنم ما به تعاریف جدیدی برای جنگ نیاز داریم.

در جهان ما رابطه‌های تاریخی و همچنین شخصی میان گروه‌های مسلح در جریان سرکوب شبه‌دولتی نظامی، مقامات دولتی و مافیاهای کنونی وجود دارد. بسیاری از افراد که پیش از این در دولت فعالیت داشته‌اند و بازوی کمکی دولت بوده‌اند، به بخش‌های امنیتی خصوصی و همچنین جنایتکارانه می‌پیوندند یعنی جزئی از بنگاه‌های مسلحی می‌شوند که امروز دست به اقدامات جنایتکارانه می‌زنند... بنابراین اقداماتی که در دهه‌ی هشتاد مربوط به جنگ بود امروزه مربوط به باندها می‌شود، باندهای قاچاق که باید توجه کرد که فقط کارشان قاچاق نیست.

...

در جنگ‌های پیشین آسیب به زنان برآمده از آسیب‌های جنگی و خود جنگ بود؛ برای غنائم جنگ، به چنگ آوردن زنان به مثابه‌ی قلمرو، آستن کردن و اسارت به عنوان معشوقه، برده‌ی جنسی و غیره. من و این نویسندگان معتقدیم که در

<sup>13</sup> Eugenio Raúl Zaffaroni

امریکای مرکزی جنگ از طریق قربانی کردن زنان انجام می‌پذیرد. آنچه که پیش از این امر جانبی بود اکنون در مرکز است و تبدیل به شکلی از جنگ شده‌است. باید تاکید کرد که این دو نویسنده فمینیست نیستند. من فمینیست هستم ولی آن دوی دیگر متخصص جنگ هستند. مری کالدور<sup>14</sup> می‌گوید که شیوه‌ی جنگ معاصر هتک حرمت است، به خصوص هتک حرمت اماکن مقدس. با این تفسیر می‌توان تخریب اماکن باستان‌شناختی، مجسمه‌های سنگی عظیم بوداییان در افغانستان را فهمید. در نتیجه بدن زن نیز به همین شکل هتک حرمت می‌شود. مونکلر<sup>15</sup> در معنایی مشابه می‌گوید روش ویرانسازی بدون نسل‌کشی، حمله به پیوندهای مشترک<sup>16</sup> بدن زنان است، یعنی هتک حرمت زنان. این خود شیوه‌ای از جنگ است. شواهد آن به وضوح در گواتمالا در کتابچه‌ی راهنمای جنگ وجود دارد.

اکنون می‌توانم به بخش دوم اختلاف نظرات بپردازم. بخشی از جنبش به پیروی از کاترین مکینون<sup>17</sup>، از ادامه‌ی جنایات جنگی و جنایات صلح می‌گوید، برای جنسیت زمانه‌ی صلح وجود ندارد، جنسیت تا کنون به خود زمانه‌ی صلح ندیده‌است. این گروه زنان معتقدند که اقدامات خشونت‌آمیز در جنگ‌های معاصر، در شیوه‌های نوین جنگ، ادامه و بسط همان تجربه‌ی خانگی است که در خانوارها اتفاق می‌افتد. برای مثال در مورد گواتمالا بر اساس یک گفتمان پنهان زیرزمینی، مشکل خانوارهای مایایی این است که مردان نامتمدن هستند، همسران خود را می‌زنند، جهانی صراحتاً سلسله‌مراتبی دارند، همچون ما الگوهای مدنی جنسیتی ندارند- البته برای من سوال پیش می‌آید که مگر ما داریم- وقتی جنگ به گواتمالا می‌رسد ساختاری که از پیش درون خانوارها خشونت‌بار بوده‌است گسترش می‌یابد، ادامه‌ی همان شکل قربانی‌شدن زنان در خانوارها در جنگ رخ می‌دهد.

البته نویسندگانی که با آنها دیدار داشتم به خصوص مونکلر می‌گویند حتی در جوامع‌ای که اقدامات خشونت‌آمیز امری غیر عادی و نادر بوده‌است باز هم جزئی از دستورالعمل جنگ و بخشی از مشق جنگ قرار می‌گیرند. در گواتمالا این مورد آشکار است. می‌توان سلسله‌مراتب جنسیتی را در خانوارهای گواتمالایی دید، زن و مرد ارزش یکسانی نداشته‌اند و سلسله‌مراتب جنسیتی بر مبنای تفاوت جنسیتی در کار، اجتماع و غیره وجود داشته‌است. همان نقدهایی که به جوامع قبیله‌ای داریم ولی درست مانند جهان عرب خشونت وجود نداشته‌است.

خیلی مهم است که ریز شویم و دقیق ببینیم. عدم تفاوت‌گذاری در رابطه با خشونت‌های جنسیتی، قراردادن همه چیز در کنار هم گاهی سبب می‌شود که بیهوده دور خود بچرخیم و راه حلی نیابیم دقیقاً مانند این نویسندگان در مورد اروپای شرقی و یا مورد جهان ما، امریکای مرکزی، امریکای جنوبی و در کل امریکای ما، استراتژی جنگ شکنجه‌ی زنان تا سر حد مرگ است و این امر به همان شدت جنگ‌هایی از جنس سرکوب [خانگی] در جنگ‌هایی مانند سیوداد خوارس یعنی جنگ‌های مافیایی در فضای گسترده‌ی شبه‌دولتی و شبه‌نظامی نیز یافت می‌شود. در عوض پیش‌روی از خانوار به جنگ باید راه را برعکس از جنگ به خانوار رفت، این جنگ خشونت خانگی را تشدید می‌کند و گروه‌های خاصی از جمعیت را تحت تاثیر قرار می‌دهد، البته در برخی از کشورها مانند گواتمالا، هندوراس و السالوادور تمام جمعیت را تحت تاثیر قرار می‌دهد. برزیل نیز علیرغم وجهه‌ی صلح‌آمیزی که نشان می‌دهد می‌تواند در همین گروه قرار بگیرد چرا که قربانی شدن

<sup>14</sup> Mary Kaldor

<sup>15</sup> Münkler

<sup>16</sup> Comunitario این واژه مفهومی فراتر از اشتراک دارد. به معنای پیوندهای اشتراکی در جوامع بومی است.

<sup>17</sup> Catharine MacKinnon



و خشونت خانگی بین هر صدهزار نفر آمار بالایی است و ارقام خبر از وضعیت جنگی می‌دهد. بنابراین در برخی مناطق بسیار گسترده است و زندگی را تحت تاثیر قرار می‌دهد و برای همه‌ی جمعیت قابل لمس است؛ ولی در برخی کشورها فقط در شکافها و گره‌هایی در گروه‌های خاص با آمار قتل بالا خود را نشان می‌دهد. موضع من این نیست که در این گروه‌ها اشکال مختلف جنگ ادامه‌ی زیست خانگی است برعکس معتقدم که همان شکل جنگ است که بر نابودی بدن زنان متمرکز می‌شود و با این کار اعتبار زندگی کمونیتاری را از بین می‌برد.

با توجه به این توضیحات موضع خود را کمی تغییر داده‌ام. تا چندی پیش از نابودی بدن زنان به مثابه ابزاری برای نابودی روحیه‌ی دشمن سخن می‌گفتم. امروز بعد از چند ماه کار در گواتمالا دیدگاه خود را کمی تغییر داده‌ام. فهمیده‌ام که مسئله گسستن پیوندهای اعتبار بافت کمونیتاریا است. شکلی از جنگیدن است که به فضای خانگی وارد می‌شود و برمی‌گردد. در جنگ معادله‌ای مردسالارانه وجود دارد. به نظر من چرخه‌ای است که یکی به دیگری تبدیل می‌شود. جنگ از ساختارهای پدرسالارانه تغذیه می‌شود و از آن برای انحلال اجتماع و اشغال قلمرو بدون نسل کشی استفاده می‌کند. این تعریفی است که نویسندگان اروپای شرقی برای روشهای اشغال قلمروهای مختلف و فروپاشی یک ملت بدون نسل کشی استفاده می‌کنند. نقطه‌ی ثقل و مرکز این بحران و بطن این بدن اجتماعی بدن زن است. در کتابچه‌ها و راهنمای جنگ که پیش از این به آنها اشاره کردم می‌توان مقالات و دستورالعمل‌هایی یافت که به وضوح از کاهش توییخ سربازان هنگام آسیب به زنان سخن گفته می‌شود. این جا مسئله‌ی مطرح می‌شود. چرا به زنان حمله می‌شود؟ این سوال از پژوهش‌های سیوداد خوارس با من است. چرا زنان؟

زن دشمن جنگی، سرباز دشمن یا منابع تسلیحاتی پایگاه دشمن نیست. مردان خیلی بیشتر کشته می‌شوند ولی به همان اندازه می‌کشند، تناسبی میان میزان خشونت منجر به قتل در قاتلان و مقتولین وجود دارد. زنان در تناسب نسبت به ارتکاب قتل خیلی بیشتر از مردان مورد قتل قرار می‌گیرند. چرا در اشکال جدید جنگ چیزی به زنان تحمیل و اضافه نمی‌شود چرا آنان را بارور نمی‌کنند همان طور که از شواهد برآمده از اولین جنگهای قبیله‌ای تا جنگ جهانی دوم شاهد آن بوده‌ایم؟ از گذشته تا کنون روندی مشخص طی شده است که زن در آن هدف نابودی نبوده است. همیشه به مثابه یک ضمیمه مورد خشونت واقع شده، به عنوان معشوقه دزدیده شده یا به بردگی گرفته شده است ولی همیشه نتیجه‌ی ثانوی جنگ بوده است. بنابراین ماجرا بعد از یوگسلاوی و یا رواندا از چه قرار است؟ چه اتفاقی در بازه‌ی مدرنیته و سرمایه رخ می‌دهد که زن خود شکلی از جنگ می‌شود؟ در رواندا و یوگسلاوی جنگ دچار شبه‌نظامی‌شدگی می‌شود. با پدیده‌ی شبه‌نظامی‌شدگی جنگ مواجهیم. پیش از این جنگ بین دولت‌ها بود، در جنگ لباس نظامی، نشان‌های نظامی و روش‌هایی بود که روحیه‌ی سربازان نگه داشته‌شود. همه چیز آیین و قواعد خود را داشت جنگ یک مکتب فکری بود. از نیمه‌ی دوم قرن بیست جنگ‌ها پدیده‌ای شبه نظامی شدند.

جنگ امروزه یک تکنیک است، متخصصان مختلف در حوزه‌ی روانشناسی، اجتماع، کنترل سیستم عصبی دارد. همان طور که یک کنترل سیستم عصبی-زبانی وجود دارد، برنامه‌ریزی برای سیستم عصبی-جنگی<sup>18</sup> مشهود است. مطالعاتی است که گویا مرحله‌ی تخصص مهندسی هم دارد. نوعی از مهندسی اجتماعی که به دنبال مرکز ثقل اساسی بافت یک

<sup>18</sup> *Neuro-linguistic programming* شبه علم‌هایی که ادعای قابلیت برنامه‌ریزی ذهن انسان از طریق زبان را دارند

اجتماعی و یا بافت یک کمونیتاریا است که تا با نابودی آن سریع‌تر و موثرتر و به شکل مستقیم بدون هدر دادن گلوله آن را نابود کرد. پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد که حمله به زنان حمله به همان نقطه‌ی ثقل است، درست مانند کسی که یک ساختمان را ویران می‌کند. زنان نقش مرکز ثقل را دارند می‌توانند جهان را سرپا نگه‌دارند و جهان را بازتولید کنند این را ما فمنیست‌ها خوب می‌دانیم.

محتوای طرح کمپین گواتمالا یکی از زیربناهای اساسی تفسیرهای من است. در متن دفترچه‌ی راهنما نوشته شده‌است؛ سربازانی که قربانی کردن زنان در جنگ برایشان امری عادی نیست باید آگاه شوند تا قبح آن برایشان بریزد و بتوانند زنان را بکشند. قرابت عجیبی وجود دارد بین این مسئله و آنچه در آرژانتین بعد از یک دوره‌ی منع فحشا در دهه‌ی چهل اتفاق افتاد. در دهه‌های بیست و سی چند نفر پا انداز فرانسوی و یهودی روسپی می‌آوردند و خودشان بر آن اسم بردگان سفید گذاشته‌بودند. روسپی‌خانه‌هایی باز کرده بودند که سالها بعد برای مدتی ممنوع شد. در پایان این دوره نخستین روسپی‌خانه‌هایی که به شکل قانونی افتتاح شد در مجاورت پادگان‌ها بودند. این موضوع در اسناد آن دوره به عنوان یک قانون آمده‌است.

اخیراً شواهدی از نوع همین رخداد در مناطق دیگر دیده می‌شود. برای مثال شهر کومودورو ریوادویا که در ساحل اقیانوس اطلس در پاتاگونیا که منطقه‌های صنعتی نفت در جنوب آرژانتین است. این شرکت‌های بهره‌برداری و برخی از صنایع زیربنایی بزرگ دیگر همیشه با خود تجهیزات روسپی‌خانه‌ای را می‌آوردند. همان نزدیک به سمت کوه‌ها، روستاهای بومی و مستیسو<sup>19</sup> وجود دارد که همچنان زندگی‌شان بسیار بومی و قبیله‌ای مانده‌است. همچنین پادگان‌هایی آنجا بنا شده‌است. برخی از پژوهشگران منطقه معتقدند این سربازان تحت عنوان کار در مناطقی با پادگان‌های ساحلی، استخراج نفت و دارای روسپی‌خانه به این مناطق اعزام می‌شوند. اولین کاری که به عنوان معرفی نظامی آنها انجام می‌شود بردن آنها به روسپی‌خانه است. برخی از این سربازان شهادت داده‌اند که ردوکسیون<sup>20</sup> زنان از روش‌های جنسیتی بخشی از فعالیت‌های آنان یا فعالیت‌های آموزشی آنان نبوده‌است. این بدان معنا نیست که جنسیت و سلسله‌مراتب و یا اشکال سرکوب در آنجا وجود ندارد. به این معناست که اشکال قربانی کردن نوع، معنا و سازوکار یکسان ندارد.

بنابراین قربانی کردن زن مواجهه‌ای نظامی در جنگ است. اینجا می‌توان سازوکار قربانی‌سازی جنسیتی را در ستم بر جسم زن در میدان جنگ دید، میدانی که پیمان مردانه‌ی مستحکمی در آن برقرار است و انحلال الگوهای کمونیتاری موجود نیز حیاتی است. با شواهد تاریخی و شخصی‌ای که در بالا آورده شد، قربانی‌سازی سازماندهی شده امروزه از ترفندهای جنگی شبه‌دولتی سرکوبگر همچون دفترچه‌ی راهنمای گواتمالا، بهره می‌جوید. در کشور ما [آرژانتین] نیز این ترفندها در نارکوه‌های موادمخدر دیده می‌شود.

...

بنابراین مسئله‌ی اول این‌جاست که بیشتر فمنیست‌ها می‌پندارند لازم است تمام جرائم منجر به قتل زنان کنار هم بیاید. من معتقدم باید نوعی دیگر به انواع مختلف زنانگی کشتی نگاه کرد که انگیزه‌های ارتکاب خصوصی ندارند و با انگیزه‌های

<sup>19</sup> دورگه‌های اروپایی و بومی امریکا

<sup>20</sup> سیستمی که کشور اسپانیا در مستعمره‌های قاره‌ی امریکا برای تغییر بافت زیستی بومیها انجام می‌داد شامل انواع تغییرات فرهنگی و مذهبی توسط کلیسا و جا به جایی زیستگاه بومیان بود. مشابه کاری که رضا خان در ایران در مورد عشایر انجام داد

غیرخصوصی صورت می‌گیرند. مسئله‌ی دوم این است که عده‌ای از فمینیست‌ها هستند که می‌پندارند انواعی از جنگ وجود دارد، به خصوص انواع جنگ غیررسمی، که ادامه‌ی امر خانگی، و خشونت خانگی و خشونت جنگی است. ولی من یک گسست می‌بینم، یعنی انواعی از خشونت جنگی و ستم بر جسم زنان که برنامه‌ریزی شده‌است و دوباره به عرصه‌ی خانگی بازمی‌گردد.

نا برابر، ولی متفاوت

اگر پدرسالاری را اولین عنصر تمام خشونت‌ها بدانیم که قدمتی ساختاری به قدمت نوع بشر دارد و به نظر ساختاری طبیعی می‌آید، بنابراین هیچ منعی وجود ندارد که بیندیشیم ساختار در طول زمان دچار تغییراتی شده‌است و ساختاری تاریخی است. حال مسئله‌ی سوم مطرح می‌شود، مسئله‌ای که توضیح آن از همه دشوارتر ولی پیچیدگی آن از همه کمتر است و فقط کمی دقت لازم دارد. آنچه که می‌خواهم مطرح کنم نوع سومی از گسست است. گسست در پدرسالاری در گذر تسلط و استعمار. می‌پندارم که می‌توان تغییر شکل پدرسالاری را اثبات کرد، تغییری که آن را به پدرسالاری مدرن امروزی تبدیل کرده‌است و من می‌پندارم که قتل‌بارترین نوع پدرسالاری است.

... [بعد از تجربیاتی که با بومی‌های برزیل داشتم]... یکی از سوالاتی مطرح از آن زمان تا به حال این بود که چه بر سر مردان - در معنای تیپ ایدئال وبری آن - در «جهان-دهکده»<sup>21</sup> آمد. در مناطقی که روستاهایی هنوز به شکل کمونیتاری و کلکتیو وجود دارند، جوامعی با ترفندهای کنترل انباشت، کنترل تمرکز، با فناوری‌های اجتماعی که مختص به خودشان هستند و پروژه‌های تاریخی متفاوت با سرمایه، در این جوامع جنسیت چگونه است؟ چه اتفاقی می‌افتد وقتی جبهه‌ی دولتی خیرخواه با انجمن‌ها، سیاست‌های عمومی، مدارس، نهادهای بهداشت و سلامت، و فعالیت‌هایی برای زنان بومی و غیر... وارد این جهان می‌شود؟ جواب این است که در کنار همه‌ی این موارد خشونت افزایش می‌یابد. این یک مسئله‌ی وسیع است. چرا چنین می‌شود؟ پدیده‌ای قابل توجه برای اندیشیدن است. چرا با ورود جبهه‌ی دولتی و ائتلافات تجاری، پزشکی و مسیحی آن هم‌زمان اشکال سرکوب زنان بومی ادامه دارد و افزایش می‌یابد؟ این امری قابل مشاهده است و واقعیت دارد. زنی که شوهرش یک دستش را با قمه قطع می‌کند، و دیگری که زیر مشت و لگد فلج شده‌است و غیره. این اشکال خشونت خانگی، این اشکال ستم بر زنان، نفرت نسبت به زنان، جز شاخصه‌های ساختار کمونیتاری پیشین نیست، باید آن را از چشم‌انداز مردانی درون جهان استعمار دید.

اکنون می‌خواهم از دو متن جنسیت و استعمار<sup>22</sup>، نقش دولت و قوانین در مقابل ساختار و تغییرات خشونت جنسیتی<sup>23</sup> یک نتیجه‌گیری کنم. این یک تز بسیار بزرگ است، یک هندسه‌ی تحلیل که باید خیلی بیش از اینها به آن پرداخت. مسئله‌ی اصلی روی هم افتادگی چند چیز است. من آرژانتینی هستم، سالهای طولانی واژه‌ی «کریولو»<sup>24</sup> برای من واژه‌ای باشکوه بوده‌است. ولی امروز می‌اندیشم که «کریولو»، «تعصب»، «هموفیبا» و «زنستیزی» واژگانی مترادف‌اند. جهان

«*mundo-aldea*»<sup>21</sup> یا در انگلیسی *world-village* اصطلاحاتی است که هم معنای دهکده‌ی جهانی است.

<sup>22</sup> *Género y colonialidad*

<sup>23</sup> *El papel del Estado y de las leyes frente a la estructura y las transformaciones de la violencia de género*  
<sup>24</sup> اروپاییها، عمدتاً اسپانیاییهایی که در کشورهای امریکای لاتین به دنیا می‌آمدند. این اشخاص در دوران استعمار در سلسله‌مراتب اجتماعی جایگاه بالاتری از بومیان و یا دورگه‌ها داشتند. علت این سخن سگاتو این است که در فرهنگ مردم گاه کریولها را نماد پذیرش قاره میدانند. مردمانی از قاره‌های دیگر که بومی‌شده‌اند.

کریولی ما برای زنان جهانی قتل‌بار است و البته این مسئله با جبهه‌ی استعمار رابطه دارد. من تنها کسی نیستم که این ادعا را میکند، پژوهشگران فرانسوی همین اعتقاد را درباره‌ی جوامع آفریقایی دارند. مردی که با مستعمره‌ها می‌جنگد کریولو است، خواه مستعمره‌ی برون‌مرزی باشند خواه درون‌مرزی از خاک خود ما، یک مامور دولتی، یک مامور دولتی است.

از این مشاهدات می‌توان نتیجه گرفت هنگامی که گفته می‌شود که کشور ما نمونه‌ی انقطاعی بزرگ و گسست عظیم با جهان دستگاه‌های برون‌مرزی است. از یک افسانه حرف می‌زنند، حتی افسانه نیست، افسانه واژه‌ای شریف است که این موقعیت لایق آن نیست. این یک فریب است که از آن در رنجیم، چرا که دول کشورهای ما، حکومت‌های کریولی ما، بیشتر ادامه‌ی جهان استعماری و دستگاه‌های برون‌مرزی هستند تا توقف، گسست و انقطاع از آن. این مسئله را در رویکرد دولتها به جهان درون خود، جهان درون ملت‌های ما می‌توان مشاهده کرد.

...

در پیش‌روی جبهه‌ی دولتی، کریولسازی مردان اسیر شده با دو هدف انجام می‌گیرد؛ نخست برای دفاع جنگجویانه از فتوحات و سپس برای مناقشه‌ی صلح. این مردان اسیرند و توسط اربابان سفید، با الگوهای جنسیتی سفید تسخیر شده‌اند. چشم‌انداز و معنای تنانگی به کل تغییر می‌کند و مرد کریولی شده عمیقاً دچار تغییر و سازگاری می‌شود. چرا که مجبور به انتخاب است، انتخاب بین همجنس، دوست، برادر، مرد سفید یا زنش، فرزندانش و خانه اش. تعلیقی که مردانگی سفید ایجاد می‌کند بسیار پررنگ است چرا که این مردانگی پیروز و برنده است. مرد تسلیم دستورات قالب جنسیت و قدرت سفید می‌شود و خود به استعمارگر درون خانه تبدیل می‌شود.

این روایت من از تاریخ است ولی از دیدگاه فمینیسم سه رویکرد به این موضوع وجود دارد. اولین رویکرد که رویکردی ساده‌انگارانه است و می‌توانیم آن را اروپامحور بدانیم، معتقد است که جنسیت اینجا یا آنجا یکی است و حتی گاه از آن هم بدتر مدعی می‌شود در جهان «پیرامونی» بدتر هم هست، البته که منظور پیرامون اروپا از نگاه یک اروپامحور است. رویکرد دیگر گروهی از نویسندگان هستند که از میان آنان می‌توان به نویسنده‌ی آرژانتینی ماریا لوگونس<sup>25</sup>، استاد دانشگاه در ایالات متحده، اشاره کرد. علیرغم عدم توافق، مقالات و متون او را ارزشمند می‌دانم. او با ارجاع به شواهد قوم‌شناسانه و تاریخی برخی از نویسندگان مدعی است که در جهان پیش‌استعماری چیزی به نام جنسیت وجود ندارد. یکی از مهم‌ترین منابع او نویسنده‌ی نیجریایی است به نام اوپرونکه اوبه وومی<sup>26</sup> که او هم در ایالات متحده استاد است. اوبه وومی معتقد است که جنسیت در جهان یوروبایی<sup>27</sup> اختراع استعمار انگلیس است که تا پیش از استعمار انگلیس وجود نداشته است. این خلاصه‌ای از رویکردهای نویسندگان طیف مقابل اولی است. من در میان این دو طیف قرار دارم.

معتقدم که در جهان پیش‌استعماری پدرسالاری، سلسله‌مراتب جنسیتی، ارج بالاتر برای مردان و وظائف مردانه و نوعی به خصوص از خشونت وجود داشته است، چرا که هر جا سلسله‌مراتب وجود داشته باشد ناچار باید به شیوه‌های خشونت‌بار حفظ و بازتولید شود ولی این پدرسالاری همچنان در مناطق مختلف اگرچه رو به افول است اما هنوز وجود دارد و پیش از این

<sup>25</sup> María Lugones

<sup>26</sup> Oyeronke Oyewumi

<sup>27</sup> yoruba

نیز وجود داشته‌است یک پدر سالاری کم‌جان و یا کم‌تاثیر بوده‌است. هر جا که اجتماعی وجود دارد از زن بیشتر محافظت می‌شود. آنچه در گذر به مدرنیته اتفاق می‌افتد گسست استعماری مرد غیرسفید و سقوط ناگهانی ارزش و جایگاه سیاسی فضای خانگی است.

در جهان کومونیتاریو دو فضا داریم. یکی فضای عمومی. یعنی قلمروی مردان؟ بله. اعتبار بیشتر دارد؟ بله. در این فضای عمومی فقط مرد سخن می‌گوید؟ بله. در بسیاری از جوامع قبیله‌ای چنین است و از سوی دیگر فضای خانگی، اعتبار کمتر دارد ولی فضایی سیاسی با ویژگیهای سیاسی است نه فضایی خصوصی و شخصی. چطور فضای خانگی سیاسی است؟ در خانواده تک هسته‌ای فضای خانگی سلولی چهاردیواری مادر، پدر و فرزندان می‌شود این گونه سیاست‌زدایی رخ می‌دهد. پیش از این، در جهان بومی‌ها فضای خانگی، فضایی بود برای گذران زندگی ده‌ها نفر. چیزهایی که برای ما وجود دارد برای آنان وجود نداشت مسائلی چون زندگی خصوصی، حفاظت از حریم خصوصی و این ارزشمندی مسئله‌ی خصوصی که به کل امری مدرن و فردیت‌گرا است. مسئله‌ی شخصی و نزدیک وجود نداشت، دیدگاه کنونی ما به همه چیز این‌گونه نبود. این قلب جمعی در خانواده‌ی هسته‌ای از بین رفت. مدرنیزه شدن و فردیت‌گرایی، هسته‌ای شدن خانواده، تمام این‌ها موجب سقوط ناگهانی فضای خاص در فضای خانگی شد و آن را به فضای خصوصی و شخصی تبدیل کرد. پیش از این چنین نبود.

تفاوت مهم دیگر این است که فضای عمومی در جهان کومونیتاری حوزه‌ای نیست که مسائل آن جهان‌شمول باشد. جهان‌شمولی‌ای در کار نیست، دو چیز دو چیز است، از جهان دوگانه<sup>28</sup> حرف می‌زنیم. با روند مدرنیته این ساختار دوگانه به ساختار دودویی<sup>29</sup> تبدیل شد. امر دوگانه و دودویی یکسان نیست دو چیز مجزاست. ساختار دودویی ساختاری تکی است. اگر بخواهیم به زبانی سیاسی سخن بگوییم، اگر بخواهیم گفتمانی جهان‌شمول، با منافع همه‌گیر، یک بیانیه‌ی صریح سیاسی داشته‌باشیم باید آن را در فضای عمومی مطرح کنیم، یعنی فضایی دو تایی. در جهان مدرنیته فضای تکی حاکم است، حوزه‌ی عمومی تنها فضایی است که گفته‌ها تاثیر سیاسی در کلیت افراد دارند. هر کس که می‌خواهد در این حوزه ظاهر شود باید سازگار شود، رفتار کردن، شکل‌های خاصی از بدن‌مندی، اشکالی از لباس پوشیدن را بیاموزد. شاید با خودمان فکر کنیم که این حقیقت ندارد. زنان، سیاهان، همجنس‌گراها و معلولین در حوزه‌ی عمومی ظاهر می‌شوند بله ولی مجبورند تلاش زیادی خرج کنند تا هم‌رنگ جماعت شوند، و تلاش کنند تا یادگیرند چگونه در حوزه‌ی عمومی ظاهر شوند. هیچ کس با روپوش کار مورد تایید قرار نمی‌گیرد، چرا که این حوزه امر سیاسی را در انحصار دارد کلیت می‌بخشد و سایرین تنها ضایعات آن هستند.

این ساختار مدرنیته است، از همیشه قتل‌بارتر چرا که زندگی زنان را دگرگون، خانواده را هسته‌ای می‌کند و همه چیز ما را تغییر می‌دهد. به همین دلیل است که باید از آنچه بر ما در جنگ می‌گذرد سخن بگوییم، نه به این دلیل که از نظر کمی اهمیت دارد، بلکه به این دلیل که تفکر ما را در مورد آنچه بر زنان می‌گذرد تغییر می‌دهد، نشان می‌دهد که آنچه بر ما می‌گذرد می‌تواند مسئله‌ای کاملاً عمومی باشد. این کلید همه‌ی مسائل است، چرا که تمام سازوکارهایی که شاهد آنیم،

---

<sup>28</sup> dualismo

<sup>29</sup> binarismo

تمام گفتمان‌های رسمی درباب زنان، زنان را به میدان امر خصوصی، امر صمیمی و امر جز، می‌رانند. همین تفاوت میان امر کلی و امر جزئی و شیوهی دسته‌بندی آن در مدرنیته از ساختار دودویی برآمده است.

این یکی دیگر از اختلافات بزرگ است، یکی دیگر از مباحثات فمینیستی که به نظر من بسیار مهم است. در متنی که در یکی از یادداشت‌هایم از جمله‌ی مناقشه برانگیز <sup>30</sup> *epater le bourgeois* استفاده کرده‌ام، زیرا باید تمام مسائل محتاطانه که ما را در چرخه‌ی باطل می‌اندازد به چالش بکشیم. حرف من این است. اگر شعار مدرن «تفاوت ولی برابر است»- که خیالی باطل در ساختار دودویی است، زیرا در ساختار دودویی جایی برای دیگری نیست، دیگری تابع یکی است- در جهان قبیل‌های شعار این است: «نابرابر ولی متفاوت»، جهان به راستی متکثر <sup>31</sup> است.

وقتی این شعار پرمعنا را مطرح میکنیم؛ «تفاوت ولی برابر»، به گفتمان مدرنیته اعتقاد داریم، بله این گفتمانی برابری طلب است، ولی فقط در حد یک گفتمان می‌ماند. همانطور که قاضیان زن همیشه گفته‌اند، یکی از نقدهای عمده‌ی قاضیان فمینیست این است، مدرنیته گفتمانی برابری طلب دارد که بر نابرابری نقاب می‌زند. هیچ‌گاه در تاریخ بشریت تمرکز و نابرابری بیشتر از این زمان نبوده است. ثروت هشتاد و پنج نفر در جهان برابر با نیمی از ثروت بقیه‌ی بشریت است. هیچ‌گاه تمرکز ثروت تا به این حد نبوده است و این بدان معنا نیست که نابرابری فقط به مسئله‌ی پول ختم می‌شود بلکه نابرابری در قدرت است، این افراد قدرت اعمال زندگی و مرگ بر دیگران دارند.

در جهان قبیل‌های مرد و زن دو طبیعت مختلف هستند. پذیره‌ی جهان شمولی برابر و انسان جهان شمول وجود ندارد پس تمام مسائل برآمده از آن نیز حذف می‌شود. در سلسله مراتب برابر نیستند ولی در این نابرابری وجودی، تفاوت و هر آنچه که هستند کامل است. جهانی از آن خود دارند. بنابراین نابرابرند ولی در جهانی متکثر. جمله‌ی «نابرابر ولی متفاوت» یک هشدار و چالش است. در این جوامع مردان و زنان دو مجموعه، دو گروه انسانی به لحاظ هستی‌شناسانه کامل و جامع هستند. پروژه‌ی تاریخی، پیمان‌ها، اشکال سیاست‌ورزی، اتحادهای آنان در درون تباین‌ها، فضای سیاست ورزی هر کدام به نحوی کامل وجود دارد. زن زره دارد، جامعه محافظ اوست. او قلب کلکتیو است چرا که فضای خانگی مملو از افرادی است که از آن فضا می‌گذرند.

بر تفاوت تاکید می‌کنم چرا که به درک اشکال متنوع بودن کمک می‌کند. زنان عرب در این باره زیاد گفته‌اند و درباره‌ی امریکای ما نیز صادق است. با نزدیک شدن به حاشیه‌ها و مشاهده‌ی زندگی کمونیتاریو می‌بیند که زنان رفتاری به کل متفاوت از زنان شهری دارند. من در ناحیه‌ای روستایی در آرژانتین به اسم لوس آندس زندگی می‌کنم. اینجا زنان بسیار قدرتمندتر از زنان شهر هستند. این پدیده‌ای عینی و ملموس است که با پیشرفت شهری شدن، پیشرفت توده‌ای شدن و شهروندی، رو به خاموشی است.

تفاوت برای جهان غربی و جهان اروپایی مشکلی است که باید به هر نحو برای آن «ما به‌ازایی» پیدا کرد، باید به نحوی دست به دامان مابه‌ازایی جهان شمول برای ایجاد برابری شد. و در همین روند بسیار چیزها قربانی می‌شود. امروز گفتمان برابری، گفتمان حقوق بشری و بحث‌های داخلی خود جوامع، جهان کمونیتاری را در بر گرفته است، این گفتمان‌ها یک راه

<sup>30</sup> جمله فرانسوی که بودریار به آن بسیار پرداخته است ترجمه دقیق آن ممکن نیست، معنای ضمنی آن یعنی طبقه‌ی متوسط را رسوا کنید.

<sup>31</sup> plural

تاریخی ایجاد می‌کنند، برای مثال در چپاپاس شعارهای خوب برگرفته از جهان مدرن استفاده می‌شود. کمونیتاریاها جهان‌هایی گشوده هستند.

بحث بر سر رسوم نیست از فرهنگ حرف نمی‌زنم چرا که فرهنگ‌گرایی یکی از انواع بنیادگرایی است. در برخی از جوامع قبیله‌ای و جوامع بومی شاهد برخی از اشکال خودکامگی هستیم که کریولی است ولی به اسم رسوم خودی جاافتاده است، انگار سلسله‌مراتب جنسیتی دستنوشته‌ی سنت بوده است. این گفتمان رسوم یک گفتمان فرهنگ‌گرایانه است که هیچ تفاوتی با بنیادگرایی ندارد. هم در اسلام و هم در کاتولیسیسم و در برخی از اشکال دین‌های آونجلیک و در جهان قبیله‌ای شاهد آن هستیم. به همین دلیل از واژه‌ی فرهنگ استفاده نمی‌کنم مگر آن که مجبور به استفاده از آن شوم. حرف بر سر رسوم نیست سخن از پروژه‌های تاریخی، تکثرگرایی تاریخی و تاریخی دیگرگونه است. در پروژه‌ی تاریخ‌های دیگرگونه همیشه کنکاش از درون و تغییر وجود داشته است. بشریت هیچ‌گاه با یکدیگر برابر نبوده است. این تصور که تاریخ، تاریخ ما است، تاریخ مدرن، سفید، اروپایی و ملت‌های دیگر آداب و رسومی متفاوت از ما دارند یک اختراع دودویی، اختراعی اروپامحور و دیدگاهی اروپامحور به مردمان قبیله‌ای است که حقیقت ندارد. تمام ملت‌ها هم تاریخ و هم رسوم داشته‌اند هر دوی اینها با هم. و ما هم به عنوان یک ملت هر دو را داریم.

منتقدان مدعی‌اند که وجهه‌ایی ایدئال به امر قبیله‌ایی بخشیده می‌شود. مطمئنید که مسئله برعکس نیست و شما نسبت به امر قبیله‌ای پیش‌داوری ندارید؟ نیاز نیست که اعتقاداتمان را به محک آزمایش بگذاریم؟ آیا این یکی از واجبات دائمی برای هر کس که جستجو می‌کند نیست که در یقینیات خویشان هم جست‌وجو کند؟ یقینیات ما می‌گوید که قبیله توسعه‌نیافته است - در واقع جهان در جهت خشونت حرکت می‌کند و هولوکاست پدیده‌ای مدرن است، این را هانا آرنه<sup>32</sup> و زیگمونت باومن<sup>33</sup> می‌گویند به عبارت دیگر اگر مدرنیته نبود نسل‌کشی هم نبود. با علم تام برای قطره قطره جمع شدن شکی به یقینباتی می‌گویم که هیچ‌گاه به اثبات نرسیده‌اند اما در تفکر و اعمال مان وجود دارند. لازم است شک کنیم زیرا ما به مرحله‌ی شکست رسیده‌ایم جنبش فمینیسم در مبارزه‌ی خود برای کاهش خشونت در حال شکست است.

این انذار، این هشدار همیشه بی‌نتیجه بوده است زیرا ما دچار کور شهری هستیم، ایمانی شهری که واقعیت جهانی را که در آن ساکنیم و واقعیت ایمانمان را دور از دیدگانمان نگه می‌دارد. گفتمان مدرنیته گفتمانی برابری طلبانه است، ولی برابری قضایی، لیبرال، کلی، نقابی برای جهان به شدت نابرابر است. و ما تمام هم خود را در عرصه موجود نهاده‌ایم، جنبش اجتماعی تمام انرژی خود را در عرصه‌ی دولت متمرکز کرده است. سوال من خیلی ساده است؛ نتیجه‌ی این تلاش‌ها چه شده است؟ دستاوردهای ما که با تلاشهای مان در پروسه‌ی برابری فراچنگ آورده‌ایم کجاست؟

چالشی بزرگ است. اگر ما قرار است تمام تفاوت‌گذاری‌هایی را که از آن سخن می‌گویم اجرا کنیم در عین حال اذعان کنیم که زیربنای تمام خشونت‌ها یک ساختار مشترک است، یعنی پدرسالاری نمادین، چه باید بکنیم؟ راه حل در تاریخی نگاه کردن است. ضرورت دارد که دیواری میان تئوریهای مان، تفکرات مان، مبارزات مان حائل نکنیم، ما با گتو کردن مبارزات مان مرتکب اشتباه بزرگی می‌شویم. چرا می‌گویم اشتباه است؟ چون دستاوردهای قابل اعتنایی نداشته‌ایم. امروز با جهانی مواجهیم که تربیت و آماده‌سازی برای ظلم در آن آشکار است. به رگیتون یا موسیقی‌های پرترفدار دیگر گوش

<sup>32</sup> Hannah Arendt

<sup>33</sup> Zygmunt Bauman

کنید، تلویزیون ببینید. نگاهی به تبلیغات بیندازید آنگاه متوجه می‌شویم که همه‌ی ما مدام در معرض تربیت برای ظلم هستیم. صفحه نمایش تلویزیون صفحه ای غارتگر و هتاک است.

در پایان باید از خودمان بپرسیم چرا زنان فمینیست تمایل به مبهم گذاشتن تاریخ و تمدن دارند؟ به نظر من این یکی از ویژگی های فمینیسم امروز است. این خود سبب ایجاد ابهام درون جنبش فمینیستی می شود، اشکال سلطه و نابرابری وضعیت های درون خود جنبش را پنهان نگه می‌دارد ولی همانطور که همه می‌دانند باید درون خود جنبش هم مبارزه برقرار باشد مبارزه برای کنترل، تاثیر، اعتبار و مهم‌تر از همه گفتمان‌ها. ما زن‌ها باید نخستین کسانی باشیم که ویژگی جمعی تجارب را درک می‌کنیم و توان دیگرگونه اندیشیدن به پروژه‌های تاریخی را داشته باشیم.

درباره‌ی نقش محول به دولت

به چهارمین اختلاف نظر فمینیستی به اختصار می‌پردازم که مربوط به ادبیات بحثهای فمینیستی در باب سازمانهای رسمی است: مسئله‌ی این بخش‌ها که امروزه در اکثریت قرار دارند این است که تمام ایمان و هم خود را بر پیش‌روی درون نظام حاکم گذاشته‌اند: برای تصویب قوانین بیشتر، سیاست‌های عمومی بیشتر، سازمان‌های بیشتر؛ در حالی که فمینیسم دیده‌است که راهکارهای سازمانی رسمی بسیار کم اثر بوده‌است به خصوص در مواجهه با خشونت‌های قتل‌بار و در اشکال ستم‌های وارد بر زنان و هر بار هم که این امتیازها داده شده است در واقع به زنان سفید و طبقات متوسط تعلق گرفته‌است که در مسیر مبارزات توانسته‌اند خود را مشمول کنند و در عرصه‌ی عمومی عمل کنند. بخش اول به روابط **علی** قوانین با عمل می‌پردازد که پیش از این نقدهایی به آن کرده‌ام.

... این مبحث مربوط به تقابل فمینیسم اروپایی و فمینیسم غیرسفید یا فمینیسم امریکای ما می‌شود و از دیدگاه‌های اروپامحور نشئت می‌گیرد که به دلایلی تاریخی در رابطه با دولت و جامعه واقعیتهای متفاوت از ما دارد، رابطه‌ی دولت و جامعه برای غربی‌ها با رابطه‌ی دولت-جامعه در قاره‌ی ما و فضاهای استعماری فرق دارد. در فضاهای ما، دولت‌جمهور وارث عاملان برون‌مرزی است که رویکرد بیرونی استعماری را در رابطه با قلمروی ملی و جامعه حفظ کرده‌است. کسانی که ادامه‌دهنده‌ی این رویکرد غربی هستند بی‌هیچ کنکاشی فرض را بر ناکامی‌های سازمانی به دلیل اجرای نامناسب هنجارها از سوی عاملین دولتی و قصور مجریان خدمات عمومی می‌گذارند. بنابراین معتقدند با راهنمایی‌های مناسب نواقص جزئی برطرف می‌شود و خود دولت هم می‌تواند برای عملکرد بهتر در قبال جامعه اصلاح شود. این اعتقاد همان طور که بالاتر اشاره کردم از تاثیرات فمینیست‌های امریکای شمالی بر ما است. اصرار دارند غایات و سیاست‌های خود را با تصور شباهت‌هایی بر ما اعمال کنند، سیاست‌هایی که در جغرافیای آنان معنادار است و هیچ تلاشی برای فهم حساسیت‌های تاریخی و شاکله‌ی دولت در بستر پسا استعماری ندارند. شاکله‌ای که وارث دول قاره است و از مشخصه‌های آن شکل‌گیری توسط نخبگان جمهوری‌های کریولی و همچنین ضمانت هماهنگی دائمی و فیزیکی با تصاحب‌کنندگان خود است. همانطور که گفتم این نقصی اساسی است، چرا که تاریخ هیچ‌گاه نشان نداده‌است که توان تصحیح عملکرد تصاحب‌گری بخش‌های مختلف را در قلمروی سرزمینی توسط عاملان نخبه که خود را به شکلی درونزا در فضا بازتولید می‌کنند، دارد. نخبه را در معنای تمام گروه‌ها و یا شبکه‌ی عاملین دولتی استفاده می‌کنیم. به همه‌ی این موارد باید



مهارناپذیری و عدم پیگیری قضایی روزافزون شرکت‌های دولتی<sup>34</sup> را نیز اضافه کرد که گفتمان حقوق بشری بی‌هیچ دستاوردی همچنان در حال تلاش برای توقف آن است.

در مقابل این جریان ما ایستاده‌ایم و از خود می‌پرسیم: دولت توان انجام چه چیز را دارد که ما نداریم؟ درون و بیرون عرصه‌ی دولتی به دنبال جواب آن می‌گردیم. در همین حین بدون آن که متوجه باشیم به سمت ترفندها و اهداف فمینیسم امریکای شمالی می‌رویم، که تمام هم‌ما را بی‌هیچ استثنایی در عرصه‌ی دولتی به کار می‌گیرد، ولی این تلاش ما را به هیچ یک از خواسته‌ها و مطالبات مان نمی‌رساند.

البته که نیاز است نیروی خود را در همه‌ی جهات به کارگیریم بنابراین بدون خالی کردن جبهه‌ی دولتی باید اهداف خارج از ساختار را از راه‌های فرادولتی، از طریق تجدیدساختار تاروپود کمونیتاریها به وسیله‌ی پاره‌های همچنان زنده و دردسترس اجتماع پیگیری کنیم. این پاره‌ها را من «چهل تکه‌های اجتماع» می‌نامم که به هیچ وجه اموری انتزاعی نیستند چرا که اجتماع در میان تاریخ و حجم نمادین آن نیاز به منظومه‌هایی از آن خود دارد تا یکپارچگی خود را حفظ کند و راهنمای آن در پروسه‌ی تاریخ باشد.

فمینیسم را گتو نکنید

پنجمین اختلاف نظر پیش از این در بخش تفاوت جهان دوتایی در جوامع کلکتیویستی و ساختار دودویی در جوامع مدرن توضیح داده شد ولی با این وجود این مسئله سزاوار پرداخت جداگانه نیز هست. در این مورد آخر به طرح دودویی روابط بین حوزه‌ی عمومی یعنی پلتفرمی که مربوط به جهانشمولی و منافع عمومی می‌شود، و حواشی آن یعنی مسائل مربوط به منافع به‌خصوص<sup>35</sup> که به آن «اقلیت» می‌گویند، می‌پردازیم. در تحلیل‌ها به نقطه‌ی تقاطع جنسیت و استعمار و نتایج اضطراری یک پدرسالاری حداکثری استعماری/ نوین پرداخته‌ام که در آن تمام اموری که به روابط جنسیتی و اموری که بر زندگی زنان تاثیرگذار است به قلمروی حوزه‌ی صمیمی، خصوصی، و تهی از سیاست‌ورزی رانده می‌شود یا شاید بتوان گفت تنزل و تقلیل می‌یابد. این ساختار دودویی که سرنوشت و «شهروندیت» زنان را در فضای امر به‌خصوص، موردی و جزئی به بند می‌کشد، رویکردهای جنسیتی را به لایه‌های زیرین می‌راند و آن را گتو می‌کند، یعنی تمام مسائل روابط جنسیتی و قربانی شدن زن‌ها و تمام آنچه سکسوالیته‌ی ناهنجار خوانده می‌شود به مثابه امری که فقط در حوزه‌ی روابط، تاثیرات و بازنمایی‌های مردان و زنان مسئله است. این موضع را به عنوان یک تئوریسین و اکتیویست نمی‌پذیرم.

موضع گتو کننده به جنسیت از رویکردها، دسته‌بندی‌ها و شیوه‌های ثابت فمینیستهای اروپامحور است که می‌توانیم آنها را «مولدگرا»<sup>36</sup> و قائل به سازمان‌های رسمی بنامیم. این فمینیستهای «تخصصگرا»<sup>37</sup> می‌خواهند موضوع روابط مرد و زن را ایزوله کنند و آن را از ملاحظات گسترده‌تر و کلی‌تر بستر و روابط قدرت مربوط به خود در برهه‌ای تاریخی جدا کنند.

State-owned enterprise <sup>34</sup> Estado-empresa در انگلیسی

<sup>35</sup> *interés particular*

<sup>36</sup> *productivistas*

<sup>37</sup> *especialistas*

در مقابل این رویکرد فمینیسم دیگر وجود دارد که در وهله‌ی اول تلاش می‌کند با چشم‌انداز تاریخ درگیر شود و سرنوشت زنان را درون این چشم‌انداز تاریخی ببیند، چشم‌انداز تاریخی به مثابه‌ی حوزه‌ی یک خوانش اساسی برای تشخیص جایگاه قدرت و تحلیل اشکال اعمال آن. این رویکرد جنسیت را به مثابه‌ی ابزار سنجش مدنظر دارد. سنجشی که عرصه‌ای برای خواندن و خوانده‌شدن در پرتوی بستر وسیع ایجاد شده توسط سرمایه، سیاست و تمام عملکردهای اجتماعی ایجاد می‌کند. وضعیت جنسیت راه را برای تشخیص چشم‌اندازی تاریخی می‌گشاید که فقط از طریق تحلیل‌های آن فهم حوادث مربوط به جنسیت ممکن است.

تنها با چنین نگرشی می‌توان فهمید چرا بیرون کشیدن زن از این موقعیت آسیب‌پذیر روزافزون موجود در تمام جهان دشوار است. آن هم علیرغم کثرت قوانین و تمهیدات سازمانی برای محافظت ارتقای جایگاه زن. چرا که این دیدگاه برآمده از قرار دادن جنسیت در وضعیتی فرعی و تحلیل گتو‌کننده و تخصص‌گرا نسبت به ساختار پدرسالارانه است.

منابع

- Agamben, Giorgio (2004), *Estado de Excepción (Homo Sacer II)*, Valencia, Pre-Textos.
- Kaldor, Mary (2012), *New and Old Wars. Organized Violence in a Global Era*, Cambridge, Polity Press.
- Lugones, María (2007), «Heterosexualism and the Colonial / Modern Gender System» *Hypatia*, vol. 22, núm. 1, pp. 186-209.
- MacKinnon, Catherine (1993), «Crimes of War, Crimes of Peace», en Stephen Shute y Susan Hurley (eds.), *On Human Rights. The Oxford Amnesty Lectures 1993*, Nueva York, Basic Books.
- Münkler, Herfried (2003), «Las guerras del siglo XXI», *Revista Internacional de la Cruz Roja*, núm. 849, pp. 7-21.
- \_\_\_\_\_ (2005), *The New Wars*, Cambridge, Polity Press.
- Oyewumi, Oyeronke (1997), *The Invention of Women. Making an African Sense of Western Gender Discourses*, Minneapolis, University of Minnesota Press.
- Odio Benito, Elizabeth (2001), «De la violación y otras graves agresiones a la integridad sexual como crímenes sancionados por el derecho internacional humanitario (crímenes de guerra)», *Órgano Informativo de la Comisión de Derechos Humanos del Estado de México (CODHEM)*, pp. 98-112.

- Paredes, Julieta (2010) *Hilando fino desde el feminismo comunitario*, La Paz, CEDEC y Mujeres Creando Comunidad. Cinco debates feministas. Temas para una reflexión divergente sobre la violencia contra las mujeres 175 se permite la copia ©
- Segato, Rita Laura (2003), *Las estructuras elementales de la violencia*, Buenos Aires, Prometeo.
- \_\_\_\_\_ (2014) [2006], *La escritura en el cuerpo de las mujeres asesinadas en Ciudad Juárez. Territorio, soberanía y crímenes de Segundo Estado*, Buenos Aires, Tinta Limón.
- \_\_\_\_\_ (2015a), *Las nuevas formas de la guerra y el cuerpo de las mujeres*, México, Pez en el Árbol.
- \_\_\_\_\_ (2015b), «Género y colonialidad: del patriarcado comunitario de baja intensidad al patriarcado colonial moderno de alta intensidad», *La crítica de la colonialidad en ocho ensayos (y una antropología por demanda)*, Buenos Aires, Prometeo.
- Zaffaroni, Eugenio Raúl (2006), *El enemigo en el Derecho Penal*, Buenos Aires, Editorial Dykinson.